

سَيِّئَةٌ^۱

۳۵ - اوصاف مومنان کامل از زبان امام صادق (ع):

آنان پابرهنه (و درویشانه) می زیند، خانه بدوش اند، شکم هایشان از روزه داری خشکیده، لبانشان از تسبیح گویی ترک خورده و چشمانشان از گریه (به درگاه خدا) کم سو گشته است.^۲

۱ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، هدایة الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام - مشهد، چاپ: اول، ۱۴۱۴ق.

۲ - منتخب نهج الذکر، محمد محمدی ری شهری، ترجمه حمیدرضا شیخی، نشر دارالحدیث، قم ۱۳۸۷ ص ۲۱۵

زیارت پیاده در زندگی بزرگان

۱ - ابوذر غفاری

امام صادق علیه السلام: همانا اباذر در دره «مر» (دره‌ای است در یک منزلی مکه) گوسفند می‌چرانید که گرگی از سمت راست گوسفندانش بدانها حمله کرد، ابوذر با چوبدستی خود گرگ را دور کرد، آن گرگ از سمت چپ آمد. ابوذر دوباره او را براند سپس بدان گرگ گفت: من گرگی پلیدتر و بدتر از تو ندیدم، گرگ به سخن آمده گفت: بدتر از من - به خدا - مردم مکه هستند که خدای عز و جل، پیغمبری بسوی ایشان فرستاده و آنها او را تکذیب کرده، دشنامش می‌دهند.

این سخن در گوش ابوذر نشست و به زنش گفت: خورجین و مشک آب و عصای مرا بیاور، و سپس پیاده راه مکه را در پیش گرفت تا تحقیقی در باره خبری که گرگ داده بود بنماید، و همچنان بیامد تا در وقت گرما وارد شهر مکه شد، و چون خسته و کوفته شده بود سر چاه زمزم آمد و دلو را در چاه انداخت (بجای آب) شیر بیرون آمد، با خود گفت: این جریان - بخدا سوگند - مرا بدان چه گرگ گفته است راهنمایی می‌کند و می‌فهماند که آنچه را من بدنبالش آمده‌ام بحق و درست است.

شیر را نوشید و بگوشه مسجد آمد، در آنجا جمعی از قریش را دید که دور هم حلقه زده و همان طور که گرگ گفته بود به پیغمبر (ص) دشنام می‌دهند، و همچنان پیوسته از آن حضرت سخن کرده و دشنام دادند تا وقتی که در آخر روز ابو طالب از مسجد درآمد، همین که او را دیدند به

یکدیگر گفتند: از سخن خودداری کنید که عمومیش آمد.
آنها دست کشیدند و ابوطالب به نزد آنها آمد و با آنها به گفتگو پرداخت تا روز به آخر رسید سپس از جا برخاست، ابوذر گوید: من هم با او برخاستم و بدنبالش رفتم...^۱

۲ - جابر بن عبدالله انصاری

از عطا [ظاهرا همان عطیه عوفی کوفی همسفر جابر در اربعین برای زیارت حضرت امام حسین علیه السلام است] نقل شده:
در روز بیستم ماه صفر با جابر بن عبدالله انصاری بودم، چون به غاضریه رسیدیم، در آب فرات غسل کرد و پیراهن پاکیزه‌ای که با خود داشت پوشید. آنگاه به من گفت:

آیا از بوی خوش چیزی، با تو هست ای عطا؟
گفتم: سعد با من هست.

قدری از آن گرفت و بر سر و بدن پاشید و **پابره‌نه** روانه شد، تا نزد سر مبارک امام حسین علیه السلام ایستاد، و سه مرتبه الله اکبر گفت. پس افتاد و بیهوش شد، چون به هوش آمد، شنیدم می‌گفت: «السلام علیکم یا آل الله...»^۲

۳ - ملاصدرا

حکیم گرانقدر و فیلسوف الهی عرفانی شرق ملاصدرا هفت سفر پیاده

۱ - الروضة من الکافی، کلینی، ترجمه رسولی محلاتی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۴ ش. ج ۲ ص ۱۲۳

۲ - مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، نشر دارالعرفان، قم ۱۳۸۶ ص ۷۲۴

به مکه برای زیارت خانه خدا مشرف شد.^۱

۴ - محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰هـ) در شرح کتاب «من لایحضره الفقیه» گوید: «زیارات امیرالمؤمنین و باقی ائمه بسیار زیاد است. بهترین آنها زیارت جامعه است. این زیارت، کاملترین و بهترین زیارات است؛ بلکه پس از آن رؤیایی که دیدم، بیشتر اوقات، ائمه را با آن زیارت می‌کنم و در عتبات عالیات جز با این زیارت، آنها را زیارت نکردم.

وی مکاشفه لطیف خود را بدین سان باز می‌گوید:

هنگامی که خداوند متعال، مرا به زیارت امیرالمؤمنین(ع) توفیق داد و در حوالی روضه مبارکه آن حضرت مجاهده (با نفس) را آغاز کردم و خداوند متعال به برکت حضرتش ابواب مکاشفات را به رویم گشود - مکاشفاتی که عقول ضعیف آنها را نمی‌پذیرد - در آن عالم (در حال خواب و بیداری) هنگامی که در رواق عمران بودم، دیدم در «سُرْمَن رَأَى» (سامراء) هستم و مرقد امام هادی(ع) و امام عسکری(ع) را در نهایت بلندی و زیبایی دیدم و بر روی قبر آن دو امام همام، لباسی سبز از لباس های بهشت دیدم که مانند آن را در دنیا ندیده بودم و دیدم مولای ما و مولای همه مردم، صاحب العصر و الزمان(ع) پشت به قبر و رو به در، نشسته است. او را که دیدم، با صدای بلند، مانند مداحان، شروع به

۱ - درسهایی از علوم قرآنی، حبیب الله طاهری، نشر اسوه، قم ۱۳۷۷ ج ۲ ص ۱۱۸ و مکتب تفسیری صدر المتألهین، علی نصیری، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران ۱۳۸۶ ص ۱۴ و کسر اصنام الجاهلیه، محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی، به تصحیح محسن جهانگیری، نشر بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران ۱۳۸۱ ص ۲۲ و ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی، تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۴ش. ج ۳ ص ۴۰

خواندن این زیارت کردم. و چون به آخر رسیدم فرمود: خوب زیارتی است.

گفتم: مولای من! فدایت شوم! زیارت جدّ شماسست و به قبر اشاره کردم.

فرمود: آری؛ وارد شو و چون وارد شدم، نزدیک در ایستادم.

فرمود: پیش بیا.

گفتم: مولای من! می ترسم به خاطر ترک ادب کافر گردم!

فرمود: اگر با اجازه ما باشد اشکالی ندارد.

پس، ترسان و لرزان، اندک اندک پیش رفتم.

فرمود: پیش بیا، پیش بیا. رفتم تا نزدیک آن حضرت (ع) شدم.

فرمود: بنشین.

گفتم: مولای من! می ترسم!

فرمود: نترس و مانند بردگان که فراروی مولای جلیل می نشینند،

نشستم.

فرمود: راحت باش و چهار زانو بنشین؛ چون تو پیاده و پابره‌نه

آمدی و به زحمت افتادی.

خلاصه، آن حضرت (ع) نسبت به بنده خود، الطاف عظیم و مکالمات

لطیفی فرمود که شمارش آنها ممکن نیست و اکثرش را فراموش کرده‌ام.

سپس از این رؤیا برخاستم. در آن روز، با آنکه مدّت زیادی راه بسته

بود و موانع بزرگی پدید آمده بود، همه موانع به فضل خدا برطرف گردید

و اسباب این زیارت مهیّا گشت و زیارت پیاده و پابره‌نه - همان گونه